

گوناگون این زرخدای زیبا ، نه خوشه میروند که هر سه خوشه ، نماد یکی از سه زرخداست . این زرخدا ، در خود، سه زرخدا را باهم آمیخته است . به همین گونه که از بینی گاو ، ماش (دم = ماش = ماشیه = مسیح) ، از شاخش ، عدس و از مغزش کنجد و از خون شاهرگش ، سه برگ و از دُمش سه خوشه ، از فراز سر زرخدا ، سه خوشه ، در پهلوی راستش از گیسو ، یک خوشه ، از آرنج دست راستش یک خوشه ، از بجزول یا شتالنگ پایش یک خوشه ، از پهلوی چپش ، از شانیه (کتف) یک خوشه ، از مشتش یک خوشه و از زانویش یک خوشه . هر چند ما متنی از این زمان نداریم که دقیقاً ، این اندیشه آفرینش گیتی را باز تاب دهد ، ولی از متون موجود (بندهشن + دینکرت + روایات + گزیده های زاد اسپرم + داستستان دینیک) میتوان آنرا بخوبی باز سازی کرد . البته این تصویر آفرینش گیتی با تصویر آفرینش گیتی از گاو در بندهشن و از گاو در مهربه های میترائی ، فرق دارد و شناختن این فرق ، روند تحولات روان و اندیشه و فرهنگ ایران را در هزاره ها نشان میدهد . به هر حال ، اندیشه نه خوشه (سه بار سه) که نماد سه زرخداست ، در تصاویر دیگر نیز بازتابیده میشود .

سه خوان = سه تا یکتائی

ادیم سهیل = پوست سیمرغ + چهره سیمرغ

ادیم روی سهیلیم ، هرکجا بنمود غلام چشمه عشقیم ، هرکجا بگشاد مولوی

« خوان » درهزارش ، هاون = (آسمان + کوبه در موسیقی)

ادیم زمین ، سفره عام اوست براین خوان یغما چه دشمن چه دوست سعدی

خوان یغما = خدا ، عبید زاکان

اندیشه سه تا یکتائی ، در فرهنگ ایران ، سه خوان نیز خوانده میشده است و این اصطلاح ایرانی را مسیحیان در ایران ، برای « اقایم ثلاثه » مسیحیت که پدر و پسر (عیسی) و روح القدس باشد ، بکار میبرده اند . از دید فرهنگ ایرانی ، روح القدس همان « شب پره » بوده است ، چون مردم در ایران ، این مرغ را « مرغ عیسی » میخوانده اند . و از آنجا که کیوتر هم با سیمرغ این همانی داشته است ، روح القدس در واقع ، زرخدای ایران بوده است . بدینسان روح القدس که سیمرغ باشد ، مادر عیسی میشده است . ما امروزه « خوان » را به مفهوم « سفره » بکار میبریم . ولی چنانچه در برهان قاطع میتوان دید ، از یک سو ، معنای « گیاه خود رو » دارد . گیاه خود رو ، اصطلاحیست که سپس جا نشین اندیشه « خود روئی و خود زائی تخم » شده است . اندیشه « تخم خود زا و خود رو » با چیره شدن تصویر « خداوند خالق که همه چیز را آفریده » بی معنا میشود . وقتی همه چیز مخلوقست ، پس چیزی نمیتواند خود زا و خود رو باشد . بدینسان در سراسر کتاب برهان قاطع ، به واژه هائی بر میخوریم که « گیاهی خود رو هستند که میان غلات یا ... » میروند . خود روئی در این متون بدین معناست که

آفرینش گیتی ۷۷

کشاورز آنها را نکاشته و بی خواست او روئیده است. ولی در حقیقت این واژه ها حکایت از اسطوره های زرخدائی میکنند که به خود زا و خود رو بودن تخم، قائل بوده اند ولی برای مومنان به خداوند قادر مطلق، چنین حرفی محال شمرده میشود. از سوئی، معنای دیگر «خوان»، طبق بزرگ چوبیست. علت نیز آنست که خوان، همان برابری دانه با خوشه است. در تصویر «خوان یغما»، مفهوم جشن همگانی باقی مانده است. این موضوع در کتاب «سر اندیشه همآفرینی» بررسی شده است. خدایان، در گوهر خود، خوان یغما هستند، و همه میتوانند بر سر این خوان بنشینند. در مفهوم طبق = تپک = تابک = تاپک، میتوان دید که نمایانگر پُری و سرشاری و لبریزی خوشه است. پسوند واژه «سر تاپک» هندی، در الهی نامه نیز از همین «تپک» ساخته شده است. تاپو، ظرفیست که از گل میسازند و اندر آن گندم و نان و امثال آن را میکنند. تبنگو، زنبیل و سبد و صندوق و کیسه عطار میباشد. تپنگ، طبق چوبین بقالان و میوه فروشان میباشد. تبنگه، ظرفیست که غله در آن میکنند. اینها همه باز تابنده مفهوم خوشه اند.

بالاخره به آفتاب «تابه زر» گفته میشود، چون آفتاب نیز «خوشه تخمها» شمرده میشود، چون «زر» در اصل معنای طلائی رنگ نداشته است، بلکه معنای تخم داشته است. نامهای دیگر آفتاب، «خوانچه زر یا خوانچه سپهر یا خوانچه فلک» است. خوانچه زر، به معنای «خوشه تخم» است. خود واژه «خور» که پیشوند «خورشید» باشد همین معنا را هم داشته است. چنانکه «خوره» بنا بر برهان قاطع، جوالیست که آنرا پر از غله کنند. و «خورستان و خور دستان» شاخ تازه ایست از تانگ انگور و آنرا بسبب ترش مزگی خورند. و پسوند «دوستان» در این واژه، در کردی به معنای «سه پایه آهنی است که روی آتش میگذارند». و این سه پایه را که نماد مهم «سه تا یکتائی زرخدایان است»، «دوستان» میخوانند. و دوستان، پیاله بزرگ می است که با دوستان باهم میخورند. همچنان دوستانکی، پیاله شرابی را میگویند که کسی در نوبت خود که باید بنوشد، آنرا به دیگری برای نوشیدن واگذار کند.

پس «خور» هم معنای خوشه گندم و هم خوشه انگور را داشته است. در کرمانی، خور XUR به معنای جوال، و خوره به معنای جوال بزرگ پنخ ایست. و خورجین نیز دارای همین پیشوند است.

ولی معنای اصلی «خوان» معنائیست که در هزوارش مانده است (یونکر). خوان، هاون بوده است. هاون در سانسکریت و انگلیسی، آسمان است، ولی این معنا در متون زرتشتی سرکوبی و به کلی حذف شده است. بهترین گواهی همین معنای اصلیش در هزوارش هست که هاون باشد. معنای دیگر «هاون» همان ابزار موسیقائی «کویه» بوده است. واژه «فرخ» به معنای «فرّ نی و هاون» است. و درست «سفره»، همان «سُورا» هست، که معنای «نی» دارد (جمشید با سوورای زرین، آرمیتی را به آفرینندگی میانگیزد، همچنین با نوای سوفرا، مردم را در رستاخیز از نو زنده خواهد ساخت) و این واژه در شکل «سوفرا» نام مرد بزرگی در زمان کیقباد، پدر انوشیروان بوده است که از شیوه رفتار و منش او و فرزندش که قاتل پدرش را با مهربانی میبخشد (میتوان شناخت که هر دو، از پیروان دین زرخدائی بوده اند. به همین علت نامش سو فرا بوده است که به معنای نی و جشن بوده است. خوان و سفره، هر دو بیان جشن و بزم هستند. یکی ضرب است و دیگری بانگ و نواست. خوان و سفره، هر دو معنای موسیقائی داشته اند، که مایه بزم و جشن هستند. سفره، با واژه «سفاری» نیز همخوشه است که به معنای «ساق خوشه گندم» است، و به قول برهان قاطع، «یعنی علفی که بخوشه گندم

پیوسته است و میان آن مجوف میباشد و آنرا بعربی «جل» خوانند . و «جه له» در کردی ، به معنای «گردن بند از گل و گیاه + دامهای به هم بسته» است . و «جل» در فارسی بمعنای «پرنده ایست مانند بلبل خوش آواز» و «جلجل» که تکرار «جل» است دف و دایره و سنج و زنگ و جرس را گویند . و «جلو» مردم شوخ و شنگ را گویند . جله ، ریسمان + خم و خمچه + کدوی شراب + سبدی که آنرا از برگ خرما بافند + درخت خرما که درخت سیمرغست . حتا معنای «سفار» در عربی ، که جل باشد ، نشان میدهد که واژه عربی نیز اصل ایرانی دارد . علت هم اینست که سفار همان سپاری است که به معنای خوشه گندم و جو است ، و معنای جشنی خوشه گندم و جو را بلافاصله در واژه «سپار» میتوان یافت . سپار ، چرخ را گویند که بدان شیره انگور گیرند و حوضیکه در آن شیره انگور بشارند . تصویر خوشه و خرمن ، چنان با جشن و سور، به هم پیوسته اند که از هم جدا ناپذیرند .

در شعر سعدی دیده میشود که «ادیم زمین را» ادیم «میگوید و در ضمن ادیم را همان سفره میداند . ادیم را به معنای چرم و پوست حیوانی بکار برده اند . واژه نامه جهانگیری ، ادیم را «رو» میداند و مینویسد که آنرا «دیم» نیز خوانند . در عربی به معنای نوعی از پوست و روی زمین باقی مانده است . مولوی در «ادیم روی سهلیم» بمعنای پوست بکار برده است که در برابر روی سهیل قرار میگیرد . علت تفاوت این معانی ، آنست که پوست و روی و چهره و خوشه، در اسطوره ، برابر باهمند . همان آسمان که جامه و پوست هست ، چهره اهورامزدا نیز شمرده میشود . چهره و روی ، معنای ظاهر امروزه را نداشتند ، بلکه بیان گوهر یک چیز بودند . برای ما پوست + آسمان + چهره و روی + خوشه ، مفاهیم از هم بریده و جداشده اند ، چون تصویر اصلی خود را که در اسطوره داشتند ، گم کرده اند . مثلا در کردی «دیمیله» بمعنای ارزن خوشه ای + نرت + خیار چنبر دیمی است (خیار مانند خریزه و هندوانه ، بواسطه تخمهایشان ، خوشه شمرده میشوند) . دیمه ، بمعنای رخسار و گونه و روکش است . «ادیم» بمعنای «پوستی خوشبوی و موجدار و رنگین که از تابش ستاره سهیل ، رنگ به هم رسانیده است» بکار برده میشود . علت نیز، ترکیب همان مفاهیم به هم پیوسته اسطوره است . نگاه و نگرش سهیل و ماه به هر چیزی ، بیان «عروسی سهیل و ماه» با آن چیز است . نگاه و نگرش ، بمعنای وصل و اتصال در التفهیم بیرونی باقی مانده است . ماه و سهیل ، چشمهای نگرنده اند که با نگاه خود با جهان میآمیزند و با آن عروسی میکنند و جشن میسازند . مولوی گوید :

در شهر که دیدست چنین شهره بُتی را در بر که کشیدست سهیل و قمری را....

اکسیر خدائیسست بدان آمد کا اینجا هر لحظه زر سرخ کند او حجری را

هرچیز گمان بردم در عالم و این نی کین جاه و جلالست خدائی نظری را

اینست که «دیده یا روی سهیل یا ماه» به هرچه بتابد یا هر چه را بنگرد ، آنرا آبستن میسازد یا تخمیر میکند و تحول میدهد ، چه شیره انگور در خم را ، چه تخم در رحم را ، چه پوستین حیوان را ، چه پوست سیب را ، چه سنگ در کان را در واقع این نگاه و «روی کردن» ، ایجاد جشن میکند . به همین علت نیز در مهرابه های میترائی ، همیشه ماه در فراز آسمان ، روی خود را از قربانی میترا (از عمل بریدن = کشتن = آزدن) بر میگرداند .

ماه که این همانی با سیمرغ دارد ، نه تنها با نینداختن چشم و نگاه ، آن کار را نفرین میکند ، بلکه از این پس ، در هیچ چیزی

آفرینش گیتی ۷۹

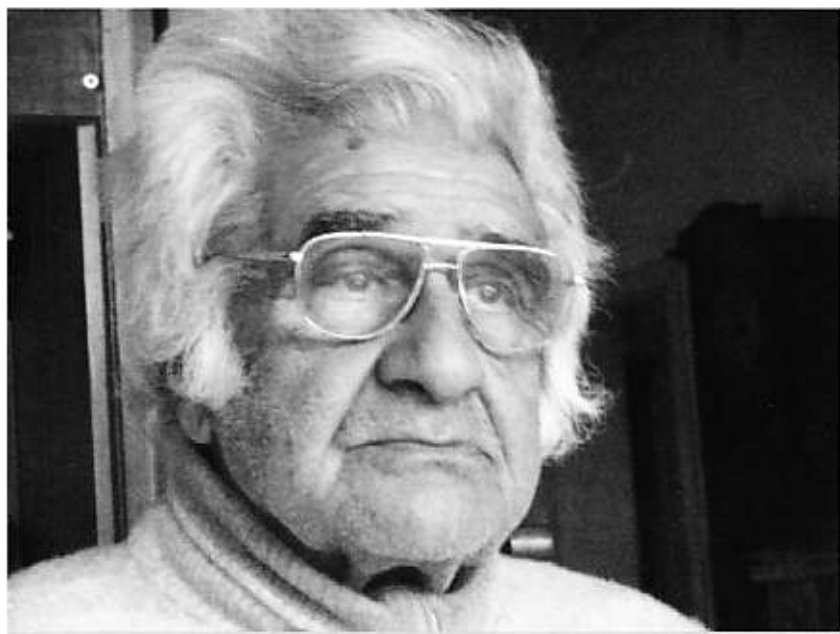
نیز ، جشن عروسی یا سور نیست . هیچ چیزی از نگاه او به آبستی، انگیخته نمیشود ، و همه چیزها ، بی رنگ میمانند ،
وشیره انگور بدون این نگاه ، تبدیل به می نمیشود . « دیم » ، معنای خوشه بودن را در واژه های « تیم + تیمچه + تیمسار »
نیز دارد .

در این خم و پیچهای پژوهش که ما مفاهیم سه تا یکتائی را دنبال میگردیم ، با بسیاری از پدیده ها آشنا شدیم که نمیخواستیم
. اصل سه تا یکتائی ، بنیاد فرهنگ زرخدائی ایرانست، و بدون آن نمیتوان اندیشه آفرینش گیتی را فهمید . سه خوشه ، سه
غار ، سه صخره ، سه رنگ (سیرنگ = سیمرغ ، در درفش کاویان نیز سه رنگ سرخ و زرد و بنفش است) ، سه مرغ ،
سه مینو (انگرامینو + سپنتا مینو + وهو مینو) ، سه برگ ، سه خوان همه نماد این اندیشه اند که بنیاد آفرینش از
یکسو ، مهر و آمیزش ، و از سوی دیگر، جشن و شادی است . آفرینندگی ، در همکاری ممکنست .

منوچهر جمالی

ماه می ، سال دو هزار میلادی

پایان مقدمه کتاب « اندیشه آفرینش گیتی »



استاد منوچهر جمالی،
فیلسوف بزرگ ایران و
کاشف فرهنگ زرخدایی ایران
برای خواندن نوشته های استاد و شنیدن سخنرانی های ایشان
به سایتهای اینترنتی زیر مراجعه کنید:

www.jamali.info
www.jamali-online.com
www.irankulturpolitik.com